## Sakima's song

- Ursula Nafula
- Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)
- **il** 3
- 💬 دری [prs] / English [en]

سکیههٔ والدین و خواهر کوچک چهر سلهاش زندهگی میکرد. آنهٔ روی زمین کشورزی یک مرد ثروتمند زندهگی میکردند. کلبهی پوشلی آنهٔ در آخر ردیفی از درختهٔ قرار داشت.

. . .

Sakima lived with his parents and his four year old sister. They lived on a rich man's land. Their grassthatched hut was at the end of a row of trees. وقتی هکیه سه هله بود، بیهر شد وبیهیاش را از دست داد. هکیه پسر هِ استعدادی بود. When Sakima was three years old, he fell sick and lost his sight. Sakima was a talented boy.

سکیه کرهی زیدی انجم میداد که دیگر پسرهی شش سله قدر به انجم آن نبودند. برای مثل، او میتوانست اعظی دهکده بنشیند و درمورد موضوهت مهم آنه گفتگو کند.

. . .

Sakima did many things that other six year old boys did not do. For example, he could sit with older members of the village and discuss important matters.

والدین هکیه درخنهی مرد ثروتمند کر میکردند. آنه صبح زود خنه را ترک میکردند و دیروقت برمیگشتند. هکیه وخواهر کوچکش تنه میهندند.

• • •

The parents of Sakima worked at the rich man's house. They left home early in the morning and returned late in the evening. Sakima was left with his little sister.

هکیه به خواندن آهنگ علقه داشت. روزی هدرش از او پرسید، "هکیه تو این ترانههٔ را از کجدد گرفتی؟"

. . .

Sakima loved to sing songs. One day his mother asked him, "Where do you learn these songs from, Sakima?"

سکیه گفت، "آنه خودشن فی البداهه میآیند. من آنه را در سرم میشنوم و بعد میخوانم." Sakima answered, "They just come, mother. I hear them in my head and then I sing."

سکیه علقه داشت که برای خواهر کوچکش آواز بخواند، مخصوص، هر وقت خواهرش ا حسس گرسنگی میکرد. در خلی که او آهنگ مورد علقهاش را میخواند، خواهرش به اوگوش میداد. اوج نوای آرامش بخش آواز سر تکن میداد.

. . .

Sakima liked to sing for his little sister, especially, if she felt hungry. His sister would listen to him singing his favourite song. She would sway to the soothing tune. خواهرش مرتب تکرار میکرد، "سکیه میتوانی دوبره و دوبره برایم آواز بخوانی؟" سکیه قبول میکرد و دوبره و دوبره آواز میخواند.

"Can you sing it again and again, Sakima," his sister would beg him. Sakima would accept and sing it over and over again.

یک روز، بعد از ظهر وقتی که پدر و هدرش به خنه هزگشتند، خیلی هکت وآرام بودند. هکیه فهمید که اتفقی افده است.

. . .

One evening when his parents returned home, they were very quiet. Sakima knew that there was something wrong.

سکیه پرسید، "چه اتفقی افقده، هدر، پدر؟" سکیه متوجه شد که پسر مرد ثروتمند گم شده بود. مرد ثروتمند خیلی شراحت بود واحسس تنهیی میکرد.

. . .

"What is wrong, mother, father?" Sakima asked. Sakima learned that the rich man's son was missing. The man was very sad and lonely. هکیه به پدر وهدرش گفت، "من میتوانم برای او آواز بخوانم. اوممکن است دوهره شد شود." ولی پدر وهدرش هم او مخلفت کردند. "او خیلی ثروتمند است. تو یک پسرهبیم هستی. تو فکر میکنی آواز خواندن تو به او کمکی میکند؟"

. . .

"I can sing for him. He might be happy again," Sakima told his parents. But his parents dismissed him. "He is very rich. You are only a blind boy. Do you think your song will help him?"

اه، هکیه تسلیم نشد. خواهر کوچکش هم او را حهیت کرد. او گفت، "وقتی که من گرسنه استم، ترانههی هکیه من را آرام میکند. آنه مرد ثروتمند را هم آرام میکنند."

• •

However, Sakima did not give up. His little sister supported him. She said, "Sakima's songs soothe me when I am hungry. They will soothe the rich man too."

روز بعد، لاکیه از خواهر کوچکش خواست که او را به سمت **خ**نهی مرد ثروتمند هدایت کند. The following day, Sakima asked his little sister to lead him to the rich man's house.

او زیر یک پنجرهی بزرگ ایسلاد و شروع به خواندن آواز مورد علقهاش کرد. به تدریج، سر مرد ثروتمند از آن پنجرهی بزرگ نهان شد.

. . .

He stood below one big window and began to sing his favourite song. Slowly, the head of the rich man began to show through the big window. کرکنن کری را که داشتند انجم میدادند، متوقف کردند. آنه به صدای زیدی ساکیه گوش دادند؛ ولی مردی گفت، "هیچکس نتوانسته اردب را تسلی دهد. آلا این پسرهٔبید تصور میکند که میتواند اردب را تسلی دهد؟"

. . .

The workers stopped what they were doing. They listened to Sakima's beautiful song. But one man said, "Nobody has been able to console the boss. Does this blind boy think he will console him?"

هکیه آواز خواندنش را تهم کرد و رویش را برگرداند که برود. ولی مرد ثروتمندهٔ سرعت به طرفش آمد و گفت، "لطهٔ دوهٔره آواز بخوان." د . . .

Sakima finished singing his song and turned to leave. But the rich man rushed out and said, "Please sing again." درههن لحظه، دو مرد در حلیک ه یک نفر را روی تخت روان میآوردند، آمدند. آنه پسر مرد ثروتمند را در حلی که لت خورده بود و کثر جده افلاده بود، پیدا کرده بودند.

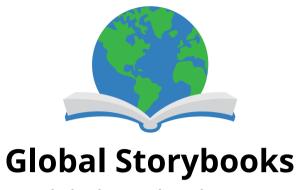
• • •

At that very moment, two men came carrying someone on a stretcher. They had found the rich man's son beaten up and left on the side of the road.

مرد ثروتمند از دیدن دوبرهی فرزندش بسیر خوشحل بود. او به سکیه به خطر تسلی دادنش پداش داد. او پسرش و سکیه را به شفخنه برد. پس سکیه دوبره توانست بیلیی اش را به دست آورد.

. . .

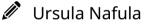
The rich man was so happy to see his son again. He rewarded Sakima for consoling him. He took his son and Sakima to hospital so Sakima could regain his sight.



globalstorybooks.net

آواز ساكيما

## Sakima's song



☑ Peris Wachuka

Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library) (prs)

